

Hannah Kristin
 978-600-182-242-1
 Fly a way
 American fiction_ 20 Th century
 2017
 18/1/17
 650007

پرواز

دوم سپتامبر ۲۰۱۰



۱۳۸۷ هجری قمری / ۲۰۰۸ میلادی
 ۲ جلد / ۱۲۰۰ صفحه
 ISBN: 978-600-182-242-1
 Telegram: @ketabsarayan
 Instagram: ketabsarayan_tandis
 Email: info@ketabsarayan.com

نویسنده: کریستین هانا

ترجمه: آفاق زرگریان

با اشک‌هایی که روی گونه‌هایش چسبیده و ماسیده بود، نوری آتاکت دستشوی توالت زنانه روی کفپوش پاره‌شده و سرش به جلو خم شده بود. از کف آن جا بود؟ آرام بلند شد و ایستاد، از توالت بیرون آمد و راهش را از میان سالی شلوغ و پرجمعیت سیمانه بیرون باز کرد. به نگاه‌های سنگین و قضاوت‌کننده‌ی آدم‌ها نگاه کرد، زیبایی که زیر نور چلچراغ درختشان قرن نوزدهمی داشتند. اما این بود، چه بسا که این نگرانی آن نگاه‌ها را نادیده گرفت و به راهش ادامه داد.



بیرون از سیمانه ایستاد و به راهش نگاه کرد. به راهش نگاه کرد و به راهش نگاه کرد. به راهش نگاه کرد و به راهش نگاه کرد.

من شانه‌ها را با دستمال مرطوب می‌شویم. در این زمان به دستمال مرطوب
 کتف و گردن و شانه‌ها را می‌شویم. دستمال مرطوب را به دستمال مرطوب
 مردی که لباسی در خانه این گونه می‌شویم و لباسی که در دستمال مرطوب
 عالی شویم. در این زمان به دستمال مرطوب می‌شویم و دستمال مرطوب
 کتف و گردن و شانه‌ها را می‌شویم. دستمال مرطوب را به دستمال مرطوب
 سبزه جوان می‌شویم. حتی از مرطوبی و پنج سالگی به پیشه ایتم می‌شویم و
 از جمله تیره فعال است. همیشه در کتف و گردن و شانه‌ها را می‌شویم و
 حتی در این زمان به دستمال مرطوب می‌شویم و دستمال مرطوب را به دستمال مرطوب
 که یکدیگر هم در این زمان به دستمال مرطوب می‌شویم و دستمال مرطوب را به دستمال مرطوب
 ساعت ۱۴:۱۰ شب

دوم سپتامبر ۲۰۱۰

ساعت ۱۴:۱۰ شب

زن کمی احساس منگی می‌کرد. حال خوبی بود، مثل گرمای پتویی بود که تازه از خشک‌شویی آمده و دور خودت پیچیده‌ای. اما وقتی به خود آمد و فهمید کجاست، چندان خوشش نیامد.
 با اشک‌هایی که روی گونه‌هایش خشک و ماسیده بود، توی اتاقک دستشویی توالت زنانه روی کاسه توالت نشسته و سرش به جلو خم شده بود. از کی آن جا بود؟ آرام بلند شد و روی پاهایش ایستاد، از توالت بیرون آمد و راهش را از میان سالن شلوغ و پر جمعیت سینما به بیرون باز کرد. به نگاه‌های سنگین و قضاوت‌کننده‌ی آدم‌های شیک و زیبایی که زیر نور چلچراغ درخشان قرن نوزدهمی داشتند شامپاین می‌نوشتند، توجهی نکرد؛ آن نگاه‌ها را نادیده گرفت و به راهش ادامه داد. حتماً فیلم تمام شده بود.

بیرون از سینما، گوشه‌ای ایستاد و کفش‌های چرم پاشنه بلند لعنتی را در آورد. با جوراب‌های نایلون مشکی گرانیگیمتش راه افتاد و زیر شرشر باران در

پیاده‌روهایی خیس سیاتل^۱ به سمت خانه‌اش رفت. فاصله‌ی آن جا تا خانه‌اش ده دوازده بلوک بیش‌تر نبود. می‌توانست خودش را پیاده تا خانه برساند، هر چند در آن ساعت شب اصلاً ماشینی برای سوار شدن پیدا نمی‌کرد.

به خیابان ویرجینیا^۲ که رسید، تابلوی نئون صورتی بار مارتینی توجهش را جلب کرد. چند نفری دم در ورودی بار زیر سایبان ایستاده بودند، سیگار می‌کشیدند و با هم گپ می‌زدند.

با این که به خودش قول داده بود وسوسه نشود، تا به خود آمد دید جلوی در ایستاده، دستش را جلو برده و دارد در را باز می‌کند. آهسته از میان تاریکی و شلوغی بار رد شد و مستقیم به سمت پیشخان قهوه‌ای مایل به قرمز رفت.

مردی لاغر اندام با ظاهری هنرمندمانانه با موهایی که به نارنجی می‌زد و بیش‌تر از پیچ و مهره‌هایی که سیرز^۳ در ساختمان‌هایش به کار می‌برد، به صورتش حلقه و گوشواره فلزی آویزان کرده بود، پرسید: «براتون چی بیارم؟» زن گفت: «یه پیک تکیلا.»

اولین پیک را بالا رفت و بعدی را سفارش داد. صدای بلند آهنگی که پخش می‌شد، حالش را بهتر کرد. پیک دوم را هم نوشید و توی موسیقی غرق شد. بدنش را با ضربه‌های موزیک تکان می‌داد. آدم‌هایی که دور و برش بودند

۱. سیاتل Seattle شهری در ایالت واشینگتن در آمریکاست. این شهر بزرگ‌ترین شهر منطقه‌ی شمال غربی اقیانوس آرام در آمریکا است. دفتر اصلی شرکت‌های کامپیوتری مایکروسافت و آمازون، اولین کافه و دفتر مرکزی استارباکس، و دفتر اصلی شرکت هواپیماسازی بوئینگ در این شهر قرار دارد.

2. Virginia Street

۳. سیرز Sears شرکت آمریکایی و چند ملیتی است که در حال حاضر مالک شبکه‌ای از ۲,۲۴۸ فروشگاه زنجیره‌ای در آمریکا، کانادا و مکزیک می‌باشد. فروشگاه زنجیره‌ای سیرز در سال ۱۸۹۳ توسط ریچارد وارن سیرز و آلوا کورتیس رثوباک، در شهر شیکاگو، ایلینوی راه‌اندازی شد. این شرکت سال‌ها به‌عنوان بزرگترین شرکت خرده‌فروشی آمریکا شناخته می‌شد، در ۱۹۸۹ این عنوان توسط وال‌مارت تصاحب گردید. شرکت سیرز از سال ۱۹۲۵ جزئی از میانگین صنعتی داو جونز محسوب می‌شد، تا این که در سال ۲۰۰۵ توسط شرکت کی‌مارت خریداری شد و از آن پس، به‌عنوان شرکت تابعه کی‌مارت فعالیت می‌کرد، سپس هر دو شرکت، توسط کمپانی سیرز هولدینگز خریداری شد.

حرف می‌زدند و می‌خندیدند. به نظر می‌آمد او هم یکی از آن‌هاست و در این گفتگوها و خندیدن‌ها شریک است.

مردی که لباس ایتالیایی گرانقیمتی پوشیده بود، یک وری روی صندلی خالی کنار زن نشست. قد بلند و خوش‌هیكل بود. موهای طلایی‌اش با دقت کوتاه و آرایش شده بود. احتمالاً بانکدار یا شاید وکیل بود. البته نسبت به زن بسیار جوان می‌نمود. حتی از مرز سی و پنج سالگی هم نگذشته بود. معلوم نبود از کی داشت آن جا پرسه می‌زد و دنبال کسی می‌گشت تا با او قرار بگذارد؟ حتماً دنبال خوش‌قیافه‌ترین زنی می‌گشت که در آن سالن می‌توانست پیدا کند؟ که یک گیلانش را دو تا کند؟

عاقبت به طرف زن برگشت. زن از طرز نگاه مرد حدس زد که او می‌داند کنار چه کسی نشسته و همان حدس ضعیف گمراهش کرد.

«می‌تونم برات نوشیدنی سفارش بدم؟»

«نمی‌دونم. می‌تونی؟»

نکند کلمه‌ها را جویده‌جویده گفته باشد؟ نشانه‌ی خوبی نبود. نمی‌توانست درست فکر کند.

نگاه مرد از صورت زن پایین رفت و دوباره روی صورتش برگشت. از آن نگاه‌های بی‌محابایی که خوب می‌شد فهمید چه می‌خواهد.

«خب می‌تونیم یه نوشیدنی با هم بزنیم.»

زن به دروغ گفت: «من عادت ندارم با غریبه‌ها بچرخم.» اما این اواخر فقط غریبه‌ها در زندگی‌اش بودند. همه، یعنی تمام کسانی که برایش مهم بودند، او را فراموش کرده بودند.

احساس می‌کرد زاناکس^۱ واقعاً اثر کرده یا نکند تأثیر تکیلا بود؟

مرد به آرامی گونه‌اش را لمس کرد. نوعی گستاخی و بی‌باکی در رفتار این

۱. زاناکس Xanax با نام تجاری آلپرازولام، دارویی است که برای تسکین اضطراب، اختلالات خواب و هراس تجویز می‌شود. و در بعضی موارد برای افراد افسرده تجویز می‌گردد.

مرد وجود داشت؛ هیچ کس قبل از این چنین کاری نکرده بود. مرد گفت: «تروی^۱ هستم.»

زن سرش را بلند کرد و به چشم‌های آبی مرد نگاه کرد و سنگینی تنهایی خودش را بیش‌تر احساس کرد. آخرین باری که مردی او را خواسته بود، کی بود؟

گفت: «تالی هارت^۲ هستم.»

«می‌دونم.»
مرد او را بوسید. شیرینی لیکور و سیگار یا شاید ماری‌جوانا را مززه کرد. زن دلش می‌خواست در احساسی ناب غرق شود، مثل یک تکه آب‌نبات حل شود.

دلش می‌خواست تمام چیزهایی را که در زندگی‌اش خراب شده بود، فراموش کند؛ این که چطور آخر راهش به هم‌چین جایی ختم شده، به این تنهایی در میان دریایی از غریبه‌ها.

زن گفت: «بازم منو ببوس.» از خواهش رقت‌انگیزی که در صدای خود شنید، چندشش شد. صدایی بود که در دوران بچگی از خودش شنیده بود، وقتی دختر کوچولویی بود و دماغش را به شیشه‌ی پنجره می‌چسباند و منتظر برگشتن مادرش می‌شد. من چم شده؟ آن دختر کوچک از هر کسی که ممکن بود به حرفش گوش بدهد، در مورد مادرش پرسیده بود، اما هرگز جوابی نگرفته بود. تالی دستش را جلو برد و او را به خودش نزدیک‌تر کرد، اما حتی وقتی مرد داشت او را می‌بوسید، احساس کرد گریه‌اش گرفته و وقتی اشک‌هایش سرازیر شد، دیگر هیچ راهی برای بازگرداندن آن‌ها وجود نداشت.

1. Troy
2. Tully Hart

سوم سپتامبر ۲۰۱۰

ساعت ۱:۲۰

تالی آخرین نفری بود که بار را ترک کرد. درها با صدای بلندی پشت سرش بسته شدند؛ تابلوی نئون فش‌فشی کرد و خاموش شد. ساعت از دو گذشته بود؛ خیابان‌های سیاتل خلوت بودند. ساکت و آرام. در پیاده‌روی لغزنده رو به پایین راه افتاد، ولی تعادل نداشت. مردی او را بوسیده بود یعنی یک غریبه او را بوسیده بود و او زده بود زیر گریه!

چه افتضاح و رقت‌انگیز. تعجبی نداشت که مرد عقب‌نشینی کرده بود. قطره‌های باران به سر و صورتش ضربه می‌زد، تقریباً سر تا پا خیسش کرده بود. داشت فکر می‌کرد بایستد، سرش را عقب ببرد و آن قدر قطره‌ها را قورت بدهد که خودش را خفه کند.

خیلی هم بد نمی‌شد. انگار ساعت‌ها طول کشید تا به خانه برسد. با عجله از جلوی دربان برج رد شد و بدون این که با او چشم تو چشم شود، به ساختمان وارد شد. توی دیوارهای آینه‌ای آسانسور نگاهش به خودش افتاد.

ریخت و قیافه‌اش وحشتناک بود. موهای فندق‌اش که نیاز به رنگ داشت، آن قدر ژولیده و به هم ریخته بود که شبیه لانه‌ی پرنده‌ها به نظر می‌آمد. رنگ ریمل سیاه تا روی گونه‌هایش پایین آمده و آدم را یاد هنرپیشه‌هایی می‌انداخت که برای فیلم‌های جنگی یا اکشن صورتشان را نقاشی می‌کنند. در آسانسور باز شد. از آسانسور بیرون آمد. طوری تعادلش را از دست داده بود که انگار یک عمر طول کشید تا راهرو را رد کند و دم در آپارتمانش برسد.